

حضرت آیت الله حسن حسن زاده آملی (مد ظله العالی):
«... تذکرة الخطا طین میرزای سنکلاخ که در موضوع خود اتم دیگر تذکره است...»
«خزار و یک نکته ج ۱ و ۲، نکته ۷۱۶، ص ۵۴۸»

تذکرة الخطا طین

تألیف:

میرزا سنکلاخ خراسانی (متوفی ۱۲۹۴ هجری قمری)

تحقیق به اهتمام:
مدی قربانی

سر شناسگر رکورد:	۱۱۵۲۳۰۵
وضعیت فهرستنویسی:	فیا.
رده بندی کنگره:	۱۳۸۶ ف ۲ س ۳۶۳۹/۹ NK
شماره کتابشناسی ملی:	۱۱۵۲۳۰۵
سرشناسه:	سنگلاخ خراسانی، میرزا - ۱۲۹۴ ق.
عنوان و نام پدید آور:	/ تذکرة الخطاطین / تألیف میرزا سنگلاخ خراسانی؛ تحقیق به اهتمام مهدی قربانی.
وضعیت نشر:	مشهد: قاف مشهد الرضا (ع)، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری:	۹۷۲ ص. مصور.
شابک:	ISBN:978-964-8855-34-0
موضوع:	خوشنویسان ایرانی - سرگذشتنامه.
موضوع:	سفرنامه های ایرانی.
شناسه افزوده:	قربانی، مهدی. ۱۳۳۳-
رده بندی دیویی:	۷۴۵



انتشارات قاف
مشهد الرضا (ع)

عنوان کتاب: تذکرة الخطاطین

مؤلف: میرزا سنگلاخ خراسانی

تحقیق به اهتمام: مهدی قربانی

ناشر: انتشارات قاف (مشهد الرضا(ع)

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / در قطع رحلی A4

نوبت چاپ اول: بهار ۱۳۸۸

قیمت: (۲۰۰۰۰۰ ریال)

صفحه آرای، طرح جلد، امور گرافیکی: دریاچه ۰۹۱۵۱۲۵۵۹۹۰

لیتوگرافی: گویا اسکنر

چاپخانه: دانشگاه فردوسی مشهد

صحافی: نیازدل

شابک: ISBN:978-964-8855-34-0

نشانی: مشهد مقدس: صندوق پستی ۱۳۶۶ - ۹۱۷۳۵ - ۰۹۱۵۳۱۶۳۴۲۶

(کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. تصویر برداری از کتاب بدون اجازه مجاز نمی باشد)

www.chaponashr.ir/ghaf

این کتاب به عنوان اثری ارزشمند با حمایت و مشارکت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آغاز سخن

تاریخ آینه ملت‌ها است، هر چه با تاریخ و سرگذشت پیشینیان آشنا باشیم، گویا به اندازه عمر آنان زندگی کرده ایم، حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «ای فرزندم! هر چند من به اندازه پیشینیان عمری دراز نکردم، ولی در کارهای ایشان نگرستم و در شرح حال و اخبارشان اندیشیدم و در آثار باقیمانده از ایشان سیر کردم به طوری که هم چون فردی از ایشان شدم، بلکه به سبب آن چه از کارهای ایشان دست یافتم چنان شدم که گویی با اولین تا آخرینشان زندگی کرده‌ام...»^۱ «و حق تعالی می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ عَلَیْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَبَّأْتُ بِمِ فُؤَادِكَ...»^۲ ما ای محمد قصه گذشتگان با تو می‌گوئیم تا دل بدان آرام گیرد و قوی گردد.

آری! از اعصار گذشته تا کنون علم رجال، تذکره نویسی، و نگارش سفرنامه... در میان جوامع بشری بصورت عام، و در مدارس علمی بصورت خاص مورد توجه دانشجویان و طلاب علوم دینی بوده و هست، کتاب حاضر از جمله آثار است که در سال ۱۲۸۸ - ۱۲۹۱ هـ ق توسط مرحوم میرزا سنگلاخ خراسانی تألیف و تصنیف گردیده، و چون در کهنوت سن (بالغ بر یکصد سال) بود، ابتداء توسط یکی از ملازمان و محرمان اسرارش که خود را «غلام ابی عبد الله الحسین علیه السلام، منشی غیبی» معرفی نموده کتابت، سپس توسط: میرزا محمد علی خوشنویس و محمد شفیع خوشنویس تبریزی تحریر، و توسط علی ابن الحسین المدعو به شیخ زین العابدین سیاح گنجوی تدوین، و در سال ۱۲۹۵ (هـ ق) توسط عبد العلی خلف مرحوم میرزا رضای مذهب اصفهانی تذهیب و در مطبعه آقا محمد رضا کربلایی اسد آقا به صورت چاپ سنگی منتشر شده است، این کتاب مورد توجه و التفات برخی علمای معاصر واقع شده، و حضرت آیت الله حسن حسن زاده آملی^۳ (مدظله العالی) در برخی آثار خود از جمله کتاب هزار و یک نکته بدان اشاراتی داشته اند.

لذا به حکم حدیث شریف: «مَنْ وَرَّخَ مُؤْمِنًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهُ»^۴ هر کس تاریخ مؤمنی را به نگارش درآورد گویا او را زنده کرده است. و هم چنین آیه شریفه: «... وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...»^۵ و هر که نفسی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد) مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده...، به انتشار این اثر اهتمام ورزیدم. زیرا معمولاً کتاب‌های تاریخی و داستانی و شرح حال بزرگان و رجال دینی، مذهبی و علمی در طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می‌کرده اند. لذا به لحاظ رسالت فرهنگی که بر عهده دارم این کتاب را که یکی از ادبای ایران زمین از خطه عالم پرور خراسان، که ادبیات، علم و هنر و تاریخ کهن ایران، و معارف اسلامی را به رشته تحریر در آورده، پس از تحقیق و بیان مختصری از احوالات مؤلف سنگ بسم الله، و استخراج عناوین مطالب و اعلام (لغات، اماکن، اشخاص و...)، با همان سبک چاپ سنگی به تجدید چاپ پرداختم.^۶

^۱ - نهج البلاغه: فرائی از نامه ۳۱.

^۲ - هو: ۱۱۹.

^۳ - تذکره الخطاطین میرزای سنگلاخ که در موضوع خود آمده دیگر تذکره هاست... هزار و یک نکته، ج ۲، ص ۷۱۶، ص ۵۴۸.

^۴ - سفینه البحار: ج ۲، ص ۶۴۱.

^۵ - مانند: ۳۲.

^۶ - این نسخه با نسخ موجود در کتابخانه ملی، و کتابخانه آیت الله مرعشی (ره) قم مقدسه تطبیق داده ام، هیچ گونه مغایرتی دیده نشد. ضمن تقدیر تشکر از عزیزان کتابخانه آستان قدس رضوی (قسمت کتب خطی) که تصویر نسخه را در اختیارم قرار داده، مرا در ادامه تحقیق یاری نموده اند، صماً به رودی حروفچینی این کتاب به صورت رایانه ای در سه جلد پایان خواهد رسید.

میرزا حسن^۷ سنگلاخ خراسانی: وی در کتاب دُرَج جواهر خود را بیوردی خوانده و به خود لقب سنگلاخ^۸ داده، به گفته صاحب ریحانه الادب، او از مشاهیر شعرا و خطاطین ایرانی می باشد که در فنون خط مهارتی بسزا داشت بالخصوص نستعلیق که در آن خط، صنعت اعجاز به کار برده و در شعر نیز از استادان عصر خود می باشد. وی ادیب و بسیار عارف مسلک و درویش نهاد و صوفی منش بود، سال ها در استانبول توقف داشت و اعیان آن دولت تجلیلش نموده و مدایح^۹ او را کتابی کرده و به طبع رسانیده اند. وی در عصر محمد علی پاشا حاکم مصر به قاهره رفته و مقرر می شود برای قبر ابراهیم پاشا و مسجد جامع محمد علی پاشا^{۱۰} هفتاد قطعه سنگ مرمر را حجاری و خوشنویسی^{۱۱} نماید، او تعدادی حجار از روم و مصر را گرد آورده، این امر را به خوبی به انجام می رساند، سپس تخته سنگ مرمری با ابعاد دو متر و هشتاد سانتی متر، و عرض یک متر و سی سانتی متر، و قطر سی و پنج سانتی متر، با وزن تقریبی سه تن، با هدف و نیت نصب در حرم مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم، طی حدود هشت سال تلاش حجاری و تذهیب نموده و در وسط آن لفظ جلاله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را با قلم سه دانگ نستعلیق می نویسد، و در حاشیه آن نیز اشعاری به زبان فارسی و عربی و ترکی در مدح آن حضرت نگاشته که به سنگ بسم الله مشهور گردیده، که به راستی عمل و هنر او مصداق آیه شریفه: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^{۱۲} است. پس از اتمام سنگ بسم الله نیت خود را با دولت عثمانی برای انتقال سنگ به مدینه منوره در میان گذاشته و آن ها موضوع را موکول به تصمیم گیری در شورا می نمایند، اما شورا با قبول این امر مخالفت می نماید. میرزا اشعاری بدین شرح می سراید:

حال جهان بین که سرانش که اند نامزد و نامورانش که اند

آن گاه تصمیم می گیرد سنگ را به ایران منتقل کند که به او پیشنهاد خرید می دهند او پاسخ می دهد برای بیع و شری نیامده ام و اگر هم وزن آن زر بدهید نمی دهم سپس این سنگ را به وسیله اراده و با زحمت و مرارت های فراوان به نحوی که گفته است دوازده گاو (جاموس کوهان دار) در زیر حمل و نقل آن تلف شده اند از قاهره از مسیر بندر اسکندریه و عبور از پهنای دریای مدیترانه، از میر، قلیس و استانبول به تبریز آورده در مسجد حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه مستقر، و در آن روز با استقبال با شکوهی از سوی مردم روبرو می شود، او در قسمتی از سیر بلده تبریز می گوید: اکنون و ایدون مکنون ضمیر منیر آفتاب تاثیر و اراده خاطر قضا تقدیر آن اوستاد کریم که کلیم آسا بر کلیم تجرید نشسته و خلیل سان در خلوت تقرید قرار گرفته، بر آن است که همان حجر شریف و گوهر منیع را که شرف انتساب بر تربت مقدس مدینه

^۷ - نسخه موجود در کتابخانه ملی ایران، نام وی را حسن ثبت نموده اند. نگارنده: ظاهر عبارت ذریعه و مآثر و آثار، آن که نام اصلی صاحب ترجمه همین لفظ سنگلاخ می باشد ولیکن بسیار مستبعد است و بنظر می آید که از بعض فقرات تذکره الخطاطین حسن بودن نام وی مستفاد می گردد.^۸ (روزی گذرد ز هجر تومانی^۹ سکین حس این چنین جوان ماند - ص ۳۷۵ کتاب حاضر)

^۸ - به نظر می رسد به لحاظ این که حدود ده سال برای استخراج قله سنگ سه تنی از کوه، حجاری و تذهیب و خوش نویسی آن رحمت زیادی کشیده، و اساساً عارف مسلکان برای تذهیب نفس بعضاً در عمارها و کوه ها و شکاف سنگ ها و... تهجد می کنند، این لقب را به خود اختصاص داده است.

^۹ - کتاب مجمع الاوصاف، که تصویر چاپ سنگی آن نزد واقف موجود است.

^{۱۰} - احداث مسجد جامع محمد علی شاه در قاهره (مصر) از سال ۱۸۳۰ - ۱۸۴۸ میلادی، برابر با ۱۲۵۱ - ۱۲۶۹ (ه.ق) زمان مرگ محمد علی شاه ادامه داشته است، و میرزا سنگلاخ طی همین سال ها حجاری کتیبه های مسجد جامع و سنگ بسم الله را انجام داده است.

^{۱۱} - در نظر است برای تهیه تصویر از این کتیبه ها و دیگر آثار میرزا به مصر و ترکیه سفر نمایم، در صورت توفیق تصاویر مربوطه را در کتاب فرهنگ ادیب خواهیم آورد. ان شاء الله تعالی

^{۱۲} - نمل: ۳۰

منوره و قبر مطهر حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم دارد. اگر سعادت یاری نماید و بخت مدد کاری کند به امداد و تقویت اعلی حضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه به مشهد مقدس ارض اقدس خراسان لازالت ساحت ها الی انتهى الزمان حمل و نقل نمایند و در آستان ملائیک پاسبان ثامن آل عبا حضرت امام رضا علیه السلام من الملک العلام در محل مخصوص و موضع مرغوبی نصب و مرتب دارند و... اما ظاهراً کهنولت سن زیاد از یکصد و بیست سال او را در انتقال آن سنگ به مشهد مقدس رضوی ناکام گذاشته و میرزا دارفانی را وداع و در بقعه سید ابراهیم (تبریز) مدفون می گردد.

وفات میرزا سنگلاخ به سال ۱۲۹۴ (ه.ق) در محله سرخاب تبریز واقع شده و در قسمتی از کتاب که تالیف آن در سال ۱۲۸۸ (ه.ق) به اتمام رسیده سن خود را یکصد و بیست سال بیان می کند. (بدین ترتیب اگر یکصد و بیست سال را از تاریخ وفات کسر کنیم تاریخ تولد وی حدوداً ۱۱۷۴ (ه.ق) خواهد بود) او خود را کراً عقیق و عقیق می شمارد که به معنی کسی است که فرزندی از او زائیده نشده، آن چه از وی به صورت منظوم و منثور مطالعه شده حاکی از آن است که در تمامی عمر ازدواج نکرده است.

از آثار قلمی او است: آداب المشق، امتحان الفضلاء مسمی به تذکره الخطاطین که در تبریز چاپ گردیده و سه رساله دیگرش «آداب المشق، و صراط السطور، و مداد الخطوط» نیز در آخر جلد ثانی تذکره الخطاطین چاپ شده است. بر اساس تحقیقات انجام شده از دیگر آثار و تألیفات او که در کتابخانه آستان قدس رضوی، و کتابخانه تبریز موجود است «رساله ای در صور ارقام» با قطع رقعی در ۳۲ صفحه، که سال ۱۲۶۶ (ه.ق) در مصر بصورت سری چاپ شده، و دیگری کتاب «برج زواهر» ۱۷۶ صفحه با قطع رقعی و با خط نستعلیق در سال ۱۲۷۶ (ه.ق) بصورت سنگی چاپ، و در سال های اخیر نیز تجدید چاپ شده است. موضوع هر دو کتاب ادبیات، فرهنگ لغات و اشعاری است که بعضاً تسمیه سنگلاخ را می رساند. کتاب «درج جواهر» و کتاب «مجمع الاوصاف» از آثاری است که تصویر آن نزد راقم است و کتاب «تحفة الاشراف» احتمال می رود توسط وی تالیف شده باشد اما هنوز اثر از آن در کتابخانه های ایران به دست نیامده است. لذا با توجه به مدت اقامت وی در استانبول و مصر به نظر می رسد آثاری چند از او در کتابخانه های آن جا وجود داشته باشد که در نظر است در آینده نسبت به شناسایی و تهیه نسخه ای از آنان تحقیق شود.

تبریز - بقعه سید ابراهیم (مدفن میرزا سنگلاخ خراسانی)

«در محله دوه چی (خیابان شمس تبریزی) قرار دارد. این که سید ابراهیم اولاد امام موسی بن جعفر (ع) باشد. دلیل قانع کننده ای در دست نیست. صاحب تاریخ دنبلیان می نویسد که: شیخ ابراهیم حکمران آذربایجان بود. در زمان اوزون حسن در ۸۷۰ (ه.ق) وفات یافت و در محله دوه چی مدفون شد. الان گنبدی دارد مشهور به سید ابراهیم. مهمترین قسمت این بقعه سنگی است که بر دیوار غربی بقعه نصب شده است و به سنگ بسم الله مشهور است.^{۱۳}

اماً در بیان شاگردان وی که حدود بیست نفر عالم و هنرمند برجسته می باشند در این کتاب به معرفی آنان پرداخته،

از جمله در باره میرزا قدسی خراسانی خواهر زاده خود نیز شرح مبسوطی آورده است.

راقم که مطالعه و تحقیق جامعی در باره آثار میرزا سنگلاخ انجام داده ام، و بیش از پنج هزار لغت از کتاب های او را استخراج، و بسیاری از آن ها را با فرهنگ دهخدا و دیگر منابع تطبیق داده، در دفتر دارم به عنوان کتابی با عنوان «فرهنگ ادیب» منتشر نمایم؛ می توان به عنوان نقد و بررسی کتاب بشرح ذیل گفت:

اول: میرزا سنگلاخ در به کار بردن حدود پنج هزار لغت به صورت نظم و نثر در این اثر، احاطه ذهنی فوق العاده خود را

^{۱۳} - نگارنده: براساس تحقیقات به عمل آمده امروزه سنگ بسم الله به موزه تبریز منتقل گردیده و آن چه در داخل بقعه سید ابراهیم تبریز موجود است ماکت سنگ بسم الله می باشد.

بر لغات و متون ادبی مستند نموده است، و به نظر می رسد قصد حفظ این گونه ادبیات به عنوان میراث مکتوب فرهنگ کشور ایران را داشته است.

دوم: وی اشعار بسیاری را از روی پارچه نوشته ها و... در سفرهای متعدد در شهرها و کشورهای مختلف دیده و نوشته، اما سراینده آن را مشخص ننموده، و چون خودش نیز شاعر بوده، تشخیص اشعار وی با سایر شعرا امری است دشوار و مستلزم صرف وقت بسیار، که طبعاً تحقیق علیحده ای را می طلبد.

سوم: او در بیان احوالات قدمای خطاطان و هنرمندان، و سفرهای خود آورده است: راقمه سنگلاخ کرده شمار - بلاد روی زمین را سه بار شش هزار.^{۱۴} اما متأسفانه از ذکر تاریخ سفرها و اوضاع واحوال شهرها و مردم آن دیار و دیگر نکاتی که می تواند در سفرنامه و تذکره نویسی ها برای آیندگان مفید و مؤثر باشد، این مهم را بسیار اندک مورد توجه قرار داده است.

چهارم: گرچه در عصر وی گویش متداول و مرسوم همواره با تکلف و تعریف و تمجید از مقامات و شخصیت ها و... همراه بوده است، اما در نوشته های منظوم و منثور میرزا، استفاده از لغات عربی، فارسی، ترکی، هندی، زند و پازند، و اژه های متداول خراسان قدیم در مرو، قندهار و بخارا، آذربایجان و... به صورت (جناس) و دیگر صنایع ادبی، بسیار دیده می شود.

صرف نظر از نقد و بررسی مذکور، با توجه به آن چه از مطالعه و مذاقه در احوال میرزا سنگلاخ استنباط و استفهام می شود این که: وی در کسوت یک عالم معتم شیع در علوم ادبیات و شعر ادیب عصر خویش بوده، و در تاریخ و معارف اسلامی، خط و خوشنویسی، علم رجال، سیاحت و گردش گری، حجازی و سنگ نویسی، تذهیب، جغرافیا، و... متبحر و صاحب نظر، خوش ذوق با روحیه ای عرفانی و روحانی و دارای عزم و اراده ای فوق العاده بوده و به همین دلیل به القاب متعدد از جمله «ادیب - دانای ایران و آفتاب خراسان» و... لقب یافته است. لذا تجدید چاپ این اثر در راستای اهداف شورای انقلاب فرهنگی و احیاء آثار مکتوب، برای غنی سازی کتابخانه های عمومی کشور، انجمن های خوشنویسان، و دیگر علاقه مندان به علوم و ادبیات فارسی به عنوان یک مرجع ادبی مفید خواهد بود. بدینوسیله از دوستان و عزیزانی که مرا در این پژوهش یاری و تشویق نموده اند: حضرت استاد عزیز الله عطاردی متبحر و نویسنده نستوه، اساتید هنرمند و عکاس، آقایان: خانعلی صیامی و امیر حسین صفری، استاد علی اکبر اسماعیلی قوچانی، استاد مسعود قیطاچی، استاد جواد قاسمی، و دیگر عزیزانی که در این راستا مساعدت داشته اند صمیمانه تقدیر و تشکر می نمایم. رضای حق تعالی و خوشنودی حضرت بقیه الله العظم (عج) الله تعالی فرجه شریف) برای کلیه خدمتگزاران عرصه فرهنگ و علوم اسلامی را خواستارم. ان شا الله تعالی.

مهدی قربانی : مشهد الرضا علیه السلام

رجب المرجب ۱۴۲۸ هجری قمری - تابستان ۱۳۸۶ - زمستان ۱۳۸۷

^{۱۴} - درج جواهر میرزا سنگلاخ خراسانی، چاپ سربلی مصر ۱۲۷۲ هـ ق. ص ۱۲۱. (این کتاب بالغ بر سه هزار بیت به صورت نثر مسجع است)

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۵	دبیاچه
۳۰	غلط نامه دبیاچه
۳۳	کتاب اول: امتحان الفضلاء (در احوال قُداً خطاطان)
۳۳	ابوعلی محمد حسین ابن مقله فارسی
۳۵	ابوالحسن علی بن هلال معروف به ابن یوآب
۳۶	محمد ابن خازن
۳۶	خواجه ابوالعال
۳۷	خواجه جمال الدین یاقوت
۴۲	خواجه اسمعیل ابن الحماذ الجوهري ملقب به افتخار الاشراف
۵۸	خواجه میر علی تبریزی
۶۵	ملا عبدالله طبّاخ هروی
۶۷	خواجه میر علی هروی ، ملقب به استاد
۷۷	میرزا بایسنقر
۸۴	خواجه میر عبدالله
۹۱	ملا عبد الباقي تبریزی
۹۹	میر باقر ملقب به ذوالکمالین
۱۰۷	میر عیدی نیشابوری
۱۰۸	ملا علا بیگ ملقب به جمال الملک
۱۱۵	مولانا سلطانعلی مشهدی
۱۲۸	شیخ امیر محمد ملقب به بدر الدین
۱۳۸	شت شفیعا ملقب به مقتداى اعظم
۱۵۸	میر سید احمد مشهدی مشهور به غزال العین
۱۶۸	ملا غیاث الدین محمد سزواری
۱۶۸	حکیم جعفر هروی
۱۷۵	ملا اظهر هروی
۱۸۲	مولانا معروف خطاط
۱۸۹	مولانا سیمی نیشابوری ملقب به ذی الکرامتین
۲۰۱	ملا بابا شاه ملقب به رئیس الروساء
۲۱۰	امیر مالک دیلمی
۲۱۷	خواجه محمود ابن اسحق نیشابوری ملقب به عین الزمان
۲۲۵	میر محمد اسفراینی ملقب به زره

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۲۲۶	ملا محمد حسین تبریزی ملقب به مهین استاد
۲۴۰	ملا رضا عباسی ملقب به شاه نواز
۲۵۷	امیر خلیل قلندر هروی
۲۷۵	ملا بدیع الزمان تبریزی ملقب به نیک نیکار
۲۸۱	میر عماد قزوینی ملقب به عماد الملک
۲۹۸	میر ابراهیم ابن میر عماد
۳۰۸	گوهرشاد صبیح میر عماد
۳۱۵	نصیحت نامه ای که میر عماد به صبیح خود گوهرشاد نوشته
۳۱۶	میر رشیدالملقب به خلیفه اعظم خواهر زاده میر عماد
۳۲۲	میر رشیدا همشیره زاده میر عماد
۳۲۵	میر عبد الرزاق همشیره زاده میر عماد
۳۳۵	میر یحیی همشیره زاده میر عماد
۳۴۸	میر محمد علی داماد میر عماد
۳۶۲	میر محمد امین نواده میر عماد
۳۷۵	میرزا نورا ولد صدرا الشریعه
۳۹۵	محراب بیگ قزوینی
۴۰۶	غلط نامه
۴۰۹	کتاب دوم : فوائد سیاحت
۴۲۱	سیاحت طوس (کشور خراسان)
۴۲۲	سیاحت شهر هرات (کشور خراسان)
۴۲۴	در احوال قصبة قندهار (کشور خراسان)
۴۲۷	در احوال کوره کابل (کشور خراسان)
۴۲۸	سیاحت شهر بخارا (اقلیم ترکستان)
۴۳۱	سیاحت خطه خوارزم (کشور ماوراء النهر)
۴۳۷	سیاحت جند خجند (مملکت توران)
۴۴۱	سیاحت شار سمرقند (مملکت توران)
۴۴۴	سیاحت شهر سمرقند (اقلیم ترکستان)
۴۴۶	سیاحت بلدان خراسان (کشور خراسان)
۴۴۷	سیاحت مشهد مقدس (کشور خراسان)
۴۵۱	سیاحت ولایت زابلستان (مملکت سیستان)
۴۵۲	سیاحت دسکری زابلستان (مملکت سیستان)

صفحه	عنوان
۴۵۳	سیاحت خاک پاک نیمروز (مملکت سیستان)
۴۵۴	سیاحت شهر مرو (کشور خراسان)
۴۵۵	سیاحت مدینه مرو (کشور خراسان)
۴۵۶	سیاحت شهر نیشابور (اقلیم خراسان)
۴۵۹	سیاحت خاوران سرخس (اقلیم خراسان)
۴۶۲	سیاحت شهر استر آباد (مملکت کرکان)
۴۶۵	سیاحت تون و طیس (کشور خراسان)
۴۶۶	سیاحت تون و طیس و بیرجند (کشور خراسان)
۴۶۸	سیاحت دارالامان کرمان (سرحد بین عراق و خراسان)
۴۷۲	سیاحت دارالعباد یزد (سرحد بین عراق و خراسان)
۴۷۶	سیاحت دارالاشراف شیراز (اقلیم فارس)
۴۷۸	سیر دارالعلم شیراز (مملکت فارس)
۴۸۰	تماشای شهر شیراز (کشور فارس)
۴۸۱	گشت و گزار بندرات (ملحقات فارس)
۴۸۲	گشت و گزار شهر نی ریز (مملکت فارس)
۴۸۳	سیاحت شهر شُشتر (ولایت خوزستان)
۴۸۵	سیر دسکرة اصفهان (اقلیم عراق عجم)
۴۸۷	تماشای شارستان صفهان (کشور عراق عجم)
۴۸۹	گشت و گزار شهر اسپهان (کشور عراق عجم)
۴۹۱	سیاحت تهامة طهران (مملکت عراق عجم)
۴۹۳	سیاحت نهمة طهران (خطه عراق عجم)
۴۹۵	تماشای شهر طهران (اقلیم عراق عجم)
۴۹۷	گشت و گزار دسکرة ری (کشور عراق عجم)
۴۹۹	سیاحت شارسان طهران (کشور عراق عجم)
۵۰۱	تماشای شهر قم (خطه عراق عجم)
۵۰۳	سیر بلدة قم (اقلیم عراق عجم)
۵۰۵	گشت و گزار شار کاشان (مملکت عراق عجم)
۵۰۷	تماشای شهر کاشان (خطه عراق عجم)
۵۰۹	سیاحت ماه مازندران (دارالمرز طبرستان)
۵۱۱	سیر ماه مازندران (دارالمرز طبرستان)
۵۱۲	تماشای شار رشت (مملکت طبرستان)

صفحه	عنوان
۵۱۶	سیاحت شهر قزوین (اقلیم عراق عجم)
۵۱۸	سیردار السلطنة قزوین (اقلیم عراق عجم)
۵۱۹	سیاحت قصبة قزوین (خطه عراق عجم)
۵۲۱	تماشای شهر قزوین (ولایت عراق عجم)
۵۲۲	تماشای شهر شهین (زنجان) (سرحد عراق و آذربایجان)
۵۲۶	سیاحت نهامة همدان (اقلیم عراق عجم)
۵۲۹	سیر شهر همدان (مملکت عراق عجم)
۵۳۲	گشت و گزار شهر بروجرد (کشور عراق عجم)
۵۳۴	تماشای شهر بروجرد (کشور عراق عجم)
۵۳۷	سیاحت نهاوند و توسرکان (اقلیم عراق عجم)
۵۳۸	سیاحت کزاز و ملایر (اقلیم عراق عجم)
۵۳۹	سیاحت شهر فرمیسین (کرمانشاه) (اقلیم عراق عجم)
۵۴۰	سیاحت شهر کرمانشاهان (اقلیم عراق عجم)
۵۴۳	سیر شهر بغداد (کشور عراق عرب)
۵۴۵	تماشای بلده بغداد (مملکت عراق عرب)
۵۴۶	زیارت کاظمین علیهما السلام (مملکت عراق عرب)
۵۴۷	گشت و گزار شهر بغداد (کشور عراق عرب)
۵۵۰	زیارت کربلای معلی (اقلیم عراق عرب)
۵۵۴	زیارت نجف اشرف (کشور عراق عرب)
۵۶۱	زیارت حضرت صاحب الامر (عج) (کشور عراق عرب)
۵۶۶	تماشای مداین (خاک عراق عرب)
۵۷۲	سیاحت شهر مداین (اقلیم عراق عرب)
۵۷۳	سیر سنه اردلان (ولایت کردستان)
۵۷۵	تماشای شهر سنه (مملکت کردستان)
۵۷۷	سیاحت سنه (صفحات کردستان)
۵۷۸	سیاحت شهر مراغه (صفحات آذربایجان)
۵۸۰	گشت و گزار شهر مراغه (مملکت آذربایجان)
۵۸۲	تماشای شهر مراغه (اقلیم آذربایجان)
۵۸۳	سیاحت شهر تبریز (کشور آذربایجان)
۵۸۵	سیر شهر تبریز (مملکت آذربایجان)
۵۸۷	تماشای شهر تبریز (صفحات آذربایجان)

صفحه	عنوان
۵۹۰	سیر بلدة ارومیه (کشور آذربایجان)
۵۹۳	گشت و گزار ارومیه (کشخ آذربایجان)
۵۹۵	تماشای شهر ارومیه (اقلیم آذربایجان)
۵۹۶	سیاحت ارومیه (کشخ آذربایجان)
۵۹۷	سیاحت شهر خوی (مملکت آذربایجان)
۵۹۹	سیر بلدة خوی (کشور آذربایجان)
۶۰۲	تماشای شهر خوی (اقلیم آذربایجان)
۶۰۳	تماشای ارزنة الروم (اقلیم دلگشای روم)
۶۰۷	سیاحت ارزنة الروم (مملکت دلگشای روم)
۶۰۸	سیر اسکلة طرازان (کشخ دلگشای روم)
۶۱۱	تماشای شهر اسلامبول (کشخ دلگشای روم)
۶۱۳	سیر قصبه قسطنطنیه (کشخ دلگشای روم)
۶۲۱	سیاحت شهر اسلامبول (اقلیم فرح زای روم)
۶۲۲	سیاحت بلدة برسه (اقلیم فرح زای روم)
۶۲۷	سیاحت شهر از میر (مملکت فرح زای روم)
۶۳۳	سیر اسکلة اسکندریه (کشخ عربستان)
۶۳۵	سیاحت اسکلة اسکندریه (مملکت عربستان)
۶۳۸	سیاحت مدینه مصر (کشور فرح زاری عربستان)
۶۴۱	تماشای شار مصر (کشخ دلگشای عربستان)
۶۴۳	گشت و گزار شهر مصر (کشخ دلگشای عربستان)
۶۴۴	سیر بلدة طیه مصر (مملکت فرح زاری عربستان)
۶۵۴	سیر شهر اسلامبول (اقلیم خاطر پسند روم)
۶۵۷	سیاحت اسکلة اسلامبول
۶۶۰	تماشای قصبه قسطنطنیه (کشخ بی نظیر روم)
۶۶۶	تماشای بلدة تفلیس (ولایت گرجستان)
۶۶۹	سیاحت شهر تفلیس (مملکت گرجستان)
۶۷۱	تماشای شهر ایروان (اقلیم آذربایجان)
۶۷۶	سیر بلدة نخجوان (مملکت آذربایجان)
۶۸۳	سیاحت تهمة تبریز (کشخ آذربایجان)
۶۸۴	سیاحت شهر تبریز (اقلیم آذربایجان)
۶۸۷	سیر تهامة تبریز

صفحه	عنوان
۶۸۹	تماشای شهر تبریز
۶۹۱	گشت و گزار شهر تبریز
۶۹۳	سیاحت شهر تبریز
۶۹۴	سیر بلدة تبریز
۶۹۷	کتاب سوم: دیباچه احوالات تلامیذ
۷۰۰	احوال میرزا عبدالوهاب اصفهانی
۷۱۱	میرزا رضای بغدادی
۷۲۰	میرزا محمود آشتیانی
۷۲۷	میرزا قدسی خراسانی
۷۳۸	آقا محمد مهدی طهرانی
۷۴۹	حاجی میرزا علی تبریزی
۷۵۶	میرزا زین العابدین کاشانی
۷۶۴	میرزا عبد اللطیف لامجانی
۷۷۳	میرزا اسد الله شیرازی
۷۸۴	آقا محمد باقر اصفهانی
۷۹۶	شیخ یوسف سندجی
۸۰۴	میرزا احمد سلیمانیه
۸۱۰	علی نقی خان کرمانشاهانی
۸۱۱	حسن قلی خان کرمانشاهانی
۸۲۱	میرزا محمد بروجردی
۸۲۷	میرزا عبد الغفار خراسانی
۸۳۵	میرزا سلیم قوچانی
۸۴۲	میرزا ابوالقاسم مشهدی
۸۵۲	میرزا هاشم همدانی
۸۵۹	میرزا مهدی تبریزی
۸۶۸	مهدی قلی خان خویی
۸۷۷	شیخ عبد القادر اسلامبولی
۸۸۶	میرزا عبد الرحمن هروی ملقب به آخوند زاده
۸۹۴	غلط نامه احوالات تلامیذ
۸۹۵	کتاب چهارم: احوالات خطاطان دولت عثمانیه (دیباچه)
۸۹۸	احوال وزیر مختار

صفحه	عنوان
۹۰۱	شیخ الاسلام ولی الدین افندی
۹۰۲	درویش عبدی بخارایی
۹۰۳	محمد یساری اسلامبولی
۹۰۴	محمود چلبی اسلامبولی
۹۰۴	سیاه احمد چلبی اسلامبولی
۹۰۵	طورمیش زاده افندی
۹۰۶	محمد رفیع افندی و اسماعیل رفیق افندی
۹۰۷	دده زاده محمد افندی
۹۰۸	عرب زاده محمد سعد الله افندی
۹۰۹	یساری زاده مصطفی عزت افندی
۹۱۱	مصطفی صدر الدین بیگ
۹۱۱	ملک پاشا زاده علی حیدر بیگ
۹۱۲	سید عبد القادر رستم افندی
۹۱۲	الحاج محمد زکی دده المولوی
۹۱۳	یکبا زاری محمد ضیاء الدین افندی
۹۱۴	خانم کتاب مستطاب (۱۲۹۱ - هـ.ق)
۹۱۸	وصف نامه کتاب مستطاب
۹۲۰	غلط نامه سیاحت و بلاد
۹۲۱	فهرست اعلام
۹۶۶	گزیده کتاب درج جواهر
۹۶۸	لغت نامه گزیده درج جواهر
۹۶۹	تصاویر

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام:

علیکم بحسن الخط من مفاتیح الرزق .

مزار و یک نکته، ج ۱، ۱، ۱۱۶، ص ۵۲۸.

صورت مکتوبیت که از طرف غالبیاء عظمی و حتمت دستگاه خاتم و مشاهیر اکتفاء مقترب الخافان
جناب میرزا عبد الرحیم خان جنرال قوشلوس دولت علیه ایران معین تعلیم بنجاب حضرت ذاتی
ایران و افتاب خراسان سالت طریق هدایت و هادی کشتگان وادی ضلالت غرق الحقین
و مقصد القابلین میرزای سیکالغ سکه الله تعالی انکاش شدت

صاحب زاد و سعور و الاثر و ملجأ ناصد و زاد و بیده حاجات اطراف و کعبه مناجات اشرف محل آیش
شعرا و ادبا و محط انامش عرفا و حکما از اجنابت بعرض عرضیه کرده رحمت افزا میشود اولاً اگر چه این
بنده از اد تمند کمال بد بخجی و تافت از این رهگذر دارد که در عرض عرضیات نمینواند چنانکه
شاید و یا بد همه اوقات خود را بسند که خاطر خاطر جناب عالی نماید لکن در اوقات ناظنی و احاطی
صمیمی خود قلب ناک انجمن را گواه می خواهم که بقدر سعی و جلی قصوری اتفاق نیفتاده همه اوقات
از این دور و دور جوانی استقامت فراخ شهرت آن جناب را که غایت امال این بنده شوقند است جوینا
شده و میبشوم شکر خدا را بجا میآورم و همیشه از خداوند یگانه مسئلت میکنم که انشاء الله و قبی که
انجناب غارم دولت علیه ایران خواهند شد و آن خالک ناک از مقدم شهرت شان رشک بهشت بهشت
خواهند فرمود این راه شهرت آورند چندی در اینجا از برای استراحت توقف فرمایند و این بنده کار را
از فیض حضور باهر انوار انجناب بهر کجی حاصل شود این بنده همیشه مترصد این بود که این نعمتی
و قبی که جناب مشیر الدوله از این سمت مراجعت خواهند فرمود نصیب و روزی این بندگان خواهد
شد جناب ایشان شهرت آورند باز این نعمت نائل نشدیم لکن کجاست که دعای مشتاقان
بدیده اجابت حقون شود و آثار و صلاحات چنان استنباط میگرد که عنقریب این نعمت عظمی و شرف
داد بسنک که انجناب از برای مدینه منوره چندین سال زحمت کشیده تمام فرموده بودند و دولت
علمای را بجن خودشان یاوری و دولت شان یاوری نکرده چنانکه میبایست معمول نداشتند سرکار
امر و میل فرموده بودند که سنک شهرت بایران حمل و نقل شود جناب مشیر الدوله همان سنک را بطریق
که اول خالک روس است رسانیده بودند اگر چه عرض اینگونه عرض در حضرت انجناب کمال جنابت
لکن این بنده در حمل و نقل سنک مذکور میتوان عرض نمایم که زیاده سعی و تلاش کرده ام که بانی که حمل
و نقل سنک شهرت را کردن گرفته بود و جناب مشیر الدوله هم با آنها داده بودند اما آنها را اسوده
نکردن استم کاهی هدید کاهی استمالت کاهی وعده نوید کاهی سخجی شد بدو کاهی شکایت دولتی کرده
بهر زاهی که بود بحمد الله بمنزل رسانیدم خود انجناب از همه خوبتر و بهتر میباشد که حمل و نقل
این سنک چون سنکین است خیلی مشکل بود بجهت آنکه اسب عراده او را نمیتوانست حمل و نقل بدهد
باید کالو بسته شود از قضا امسال ناخوشی در میان دروای افشاره بود زیاده از دلاش کالو در بر داشت
سنک شهرت تلف شد رئیس کیانی خیلی اه و ناله داشت لکن سودی نداشت چون این گونه نشانها
و علامات روزگار ها میگذرد که در کرم زمین از قوه بفعل آید همه اهل مملکت ایران را از دست که از برای
نیکنامی دولت و ملت خود در این کار سعی نمایند و کوششهای او را در خلاصه این بنده که خود را
یکی از بندگان جناب عالی همیشه محسوب میدارد و اجرت مایه خود دانست آنچه که در قوه دارد سعی
خود را بعمل بیاورد اطراف و خواشیه همان سنک را مدتی پیش از این فرستاده شده فقط متن ماند بود
که از قلل جبال گذرانیدن آن سنک کمال صعوبت را داشت باه تمام این بنده بحمد الله و الله
بسلامت وارد تعلیم شد و از اینجا هم را می کرده جناب مشیر الدوله عرض کردم که بقدر
صد نفر غله در سرحد حاضر باشند چند ساعت در راه صبحی که هست بسلامت از اینجا بگذرانند
البته از طرف سنک سرکار ظالم مالکیت اسوده خاطر باشند هر روز به خارج خدمت و فرمایند
این بنده نامسرور و نازنده هم عرض نماید در دار الخلافه اسلام بول در مطبعت دولت علیه و انعام

ذکر الخاطی بن مسیح
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ای آخر هر اول وی اول هر آخر ای ظاهر هر باطن وی باطن هر ظاهر آثار
جلال است در سینه هر مؤمن انوار جمال است در دیده هر کافر الحمد
لله الذی لا بدایه لا زلیله ولا نهایه لا بدیته فقد سر ذاته بذاته عن الاضداد و تفر
صفاته بصفاته عن الابداد قدّمه متعال عن الکون و الفساد و ازله مسرود
الی ابد الابد جمیع که چون برای مشاهده جمال خود مظهر به خواست تجلی نمود
حضرات خمس کلیه بارز شدند اول حضرت غیب مطلق و آن اعیان ثابته
است که نسبت با اسماء ذاتیه ابدانند و نسبت با اعیان خارجیّه ارواح در و
حضرت غیب مضاف که نسبت بغیب مطلق جسد است و نسبت بمضاف غیب
روح و آن عقول و نفوس مجرّده اند سیم حضرت مضاف غیب که بشهادت
مطلقه اقرب است و آن عالم مثال است چهارم حضرت شهادت مطلقه که از مرکز
فرش است تا محیط عرش پنجم حضرت جامعه است و آن عالم است بقضیل
و انسان است باجمال جللی که از غایت ظهور زبان معرف در تعریف او اسبکم

نقد مثل مشهد همیشه
بارز آشکار آید کلک

در حجاب کتاب

جلال الشیخ

و لسان محمد از تحدید او الکن است حکیم که در سنگلاخ معرفت پای عقل اول
بسنگ و در شیب لایح شناسانیش کیفت خوشترام نفس ناطقه لنگ سنگ
سند و خیال در صفت صفاتش سرگردان و ستیج دوراندیش اندیشه در
بکر ذاب حیرت جهان شیخ مفیدی که بر او راق طاق مینامد نفوس قدس
خود ثبت کرد بی افلام مصوری که بر افران کسب خضر پدید کرد زریخه
ز نقره خام مؤتسی که اساس عالم صغیر که وجود بی نوع آدم است او را شمع
ساخته و حصنی پر داخه و بر صدر صدر سیری گذاشته و دل را که سلطان
خطره وجود است بر او نشانده و علم حکمران او را افراسنه و پس از تمکن او بر سر سلطان
دید و ابدا بدیده بانی و کوش را بجای سوسه و زبان را بر جمانه و دست را بچند منکدار
و پای را بر پدیی و ده سپاری مأمور کرد تا سیاحت ادیان و تماشای ابدان نمود
پنجه از عجایب صنع باری و غرائب بدایع پروردگاری بیند بدستاری قوای
باطنه بعرض سلطان خطره وجود رسانند که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُهُ**
اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْأَمَانُ الْأَكْمَلُ علی من بلغ
العناء و بلغ الایة محمد المبعوث لأصلاح الأنام باضیاح الشرایع والأحكام
الذی اختاره و انجبه قبل ان ارسله واصطفاه قبل ان انبعثه اذ الخلق بالنعی
مکونه و بتر الاها و بل مصونه و بنهایه العدم مقرونه فانار به ظلمها و کشف
به بهما خفایا و الناس بالهدایة و انفضهم من العوایة و هدیهم الى الدین القوی
و دعاهم الى الصراط المستقیم و وصاهم بمناجاة اهل بیت الطیبین الظاهرین
لَا سِیْمَةَ لَإِبْنِ عِمَّةِ الَّذِی قَالَ فِی حَقِّهِ اَنَا وَ جَلِیُّ مِنْ شَیْءٍ وَاحِدٍ وَ
سَائِرِ النَّاسِ مِنْ شَیْءٍ شَتَّى وَ اَجَلُهُ بِحُلِّ هَرُونَ مِنْ مُوسَى اللَّهُمَّ
وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذْ مَنْ خَذَلَهُ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ اما بعد عرض از نکارش
این نامه و گذارش هین چامه آنکه جناب قطب الاقطاب و لب الالباب شیخ
العارفین و رئیس المناهجین اسناد المحققین و زبدة المدققین بنوع الحکمة
و طمظام المعرفة قطب محور دانش و مرکز دایره بییش کشف معارف منزل
حلال معارف تحصیل نقاد صلاح اعتقاد و قادم صباح افصاد مطلع

محمد بن شیب الشیبی حضرت
نعمین هر دو در ستیج شناسان
دو عالم اول و ذکاء اهل اول
عظم کارها سخت نقد خلافت
افران منبر و بلند ز کوبه
دیده بان شمع که بر شمع است
سرکه و نالایی بر کشته نشسته
چپ از کوه بلند خبر دهد بر بید
قاصد دستار و عشا و عشا
جلالت گذارش از انمودن هین
این چامه سخن بدوچ چشم طعنا
در نام نهاد که ها و قادم و ش
کنند افصاد صباح

نسخه امتحان الفضل

مطالع

دریچہ کتاب

طوال علوم مفتاح مغالین هموم شفاہ سقیم اشارات نتائج بخش عظیم
خاہر حقایق حکمیات حاوی دقایق ادبیات مخدلول و ذخیر الملل
شجرہ دانش و بیہش رامہین شاخ اعین حضرت میرزای سنکلاخ کہ حاصل
کردش آسمان و نتیجہ اوار دور از است **نظم** آنکہ بتعظیم کلک اوبد
بیکر قامت پتر فلک دوتا چو کفانت خود ہم پیدا خصایلش شمایل
کلک و بنان را چہ جای شرح و بیانست ذکر صفاتش نہ کار کلک و دوانست
عدشایش نہ حد دست و زبانست چون این کتاب مستطاب کہ ثانی سبب المشائے
و ثانی صحف آسمانی و طیرہ بخش تنکوشای روی و انکلیون مابہ است
عربیہ **لہ** در صحیفہ بہمدی الوری **سُبُلُ الْهُدٰی وَ**
مَسَالِكُ الْاَرْشَادِ **لِنَحْتِ بِهٖ نَسْخَ الصَّحَافِ کُلِّہَا** **خَاشَاۃً**
غیر صحیفۃ التجار **کثر من مسیح مَرَضِعِ** **فِی حَجَرِہَا** **مُتَکَلِّم**
فِی سِیَاحَةِ الْمِیْلَادِ **مست** بامتحان الفضل کہ نہایت فضل فضلا بفہمید
او انحصار دارد در شرح احوال خطاطان و خوشنویسان و سیر و سیاحت خود
ایشان نوشته شدہ بود حسب الاشارہ لازم البشارہ ابن خادم کتاب بندہ حضرت
و درود ابن مرحوم حاج نجف بروجریدی محمود با عدم استطاعت و قابلیت مفقود
للباب و تذکرہ للأحباب **فکر** نیست انفدرت درین کلک و بیان
نادہد این قصہ را شرح و بیان **دیباچہ** بر این کتاب مستطاب با فرق ثابت
نوشنہ شود مع مجملہ از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق و محامد اوصاف
آنو جو بدیکہ صد چون و صاف فضایل و کمالات او را و صافند **وہو حسیب**
و نَعِیْمُ الْوَكِیْلُ مجل از فضل آنکہ چون این ذکر کرانماہ از صدق مقام
در کنار دایہ قرار و آرام گرفت آثار محہ از چہرہ اش پیدا و فر فرہی از ناصیدہ اش
ہویدا کرد بد ہنوز لب از لب بر نداشتہ سینہ اش چون سینہ سینا از تجلیات
غیبی و مکاشفات لاری انباشتہ شد و نور بحد ہمیز رسیدہ ممیز ہر چیز گشت
فکر مستی ادراکش از داح کذا میں محفل است **کر عروج** نشنہ دارد چو
در پیچ و تاب نفس قدسیہ انتخاب محل انعکاس اشراق نور ہدایت و مہبت
نشایم رحمت و عنایت آمد پیوستہ از امداد الہامات ربانی میل آنحضرت فلاطون
فطرت بعالمر و حائے و تکمیل ذات و تحصیل صفات انسانی بود چنانکہ در اول
صبی ضعیفی را صبی میگفت و ابن جوزی را جوزی ہمیز میفرماید اخفش را خفش

مغالین فضلہا عظیم نازد خار جمع کنند
حاوی جامع ذکر برگزیدہ مہین
برو کبریں سبب المشائے و ان بحد
و طیرہ و خیالات تنکوشای نام کتابست
انکلیون کتابی نقاش و روی خلق
میلا محل تولد نویس و درجہ
قرنیز و زینت شاد و شوکت بھی کبر
اول عظمت ثبات ضیاء نام مادر
فرہی بزرگ سینا جد ابو علی حکیم
انباشتہ مملو کردہ نور و محقق
ہنوز
ضعیفی ناقاضیلت

نسخہ تذکرۃ الخطاطین

میرزا

دُجَبَاكِ شَاب

میدید و این انباری را بجوی بنمزد و هنوز سنین اوقات شرفش عقده و چهار
نکر نه ماه منخب انار شک جمالش نخل و سر کثمر از غیر نخل و انار و انار
پای در کل آفتاب جلال از جمالش پیدا و کوب حن از افق جبهه اش هویدا
عزیمت کان عذاره المستکین لام و فاه من بدیع الجین صاد
و طره شعره لیل بهیم فلا عجا اذا شرف الزناد فطم
دو لعل او شهد الله دو کوزه شهد روان دو زلف او علم الله دو طبله مشک
نثار لبش میان خطش چون دو نقطه از شنکرت بر آن دو نقطه خطش
بسته قویی از نثار چنانکه از خال ملیح و لب شکری شورابه سند و نکاله
هندا اواره بر انداخت و از الما بلیغ غنیم و قزاقم خال و چین زلف و ماچین
رخسار و بغای عنمره و شهر سبز خط و بد خشان لب و سمرقند دهان ممالک
قوزان را در ایران ظاهر ساخت ان هذا لشی عجا شجر لعل یک بنگا
شکر خنده یک غنم کهدر زلف یک اهواز عقیب طره یک عالم شکن
عشوه یک کابل سماع و عنمره یک بابل فنون فاز یک شیراز شوخی چهره یک
کشیمرفن از نخلدان یک سپاهان سبب سپمین است و هست صدر فرار
اسب از آن سپیم نصیب جان و تن یک بیابان سنبل است آن زلفکان مشکبار
یک خراسان فتنه است آن چشمکان زاهر و لکن خود آن استاد چون خرشا
با این حالت از صحبت مردم ملالت داشت و اعشائے بلذایذ نفسانیه که از خصایص
قوای حیوانیت نداشت و میفرمود **فکر** آزاد کی گهرین که نه زنده بزر عقل
ملک جهان بدیدن روی جهانیان سرکشان نفس اماره را به بیغ بیدار
و جاهد و انی سبیل الله دفع و دفع می نمود و مستقبل حال را بشمارد و ماچین
بنحوی صرف میکرد که مجهول خود را بطریق استفهام معلوم خاص و عام میداد
و شرح اشارات اتمار میداد **لیند** **عزیمت** **الزجین** **البحرین** **اللاوده**
ان الارض بریها عبادی الصالحون از خاصیت از من و اتمام بنظر
تفکر و تقوی مطالعه می نمود و میفرمود **شجر** منشین دین سرای سده
که خافیت جای اقامت تو سرای متمر است روشن دلی کجا که بود و روشن
کُل و ازاده کجا که زبان دانه سوس است ثابت کرد که هست کل زنده
زکل کله جبهه که در نه کل کرده مسکر است ثابت نمود که سوس ازاده
زبان برغن سخن و ریت کش از خاک مد فر است روز بروز و ساعت بساعت

ار شک مشک معروف فاه دهن
جهیم بیابان کثمر نام فریت
از شیراز قناد خواب بنگاله شکر
از هند الما بلیغ شهریت از خطا
قزاقم شهریت از منول شافیتا
شهریت از کشتا اهواز شهریت
خرشا خورشید و بحر بحس است
او عجمه جمع ظریفی

قدیم
خ

نسخه امتحان الفیضیلا

دِجْهٔ کِتَاب

حرص آنفرد گاه فلاطوری دستگاه در تحصیل معارف و تالای علوم ایمانی و حکم یونانی و فنون دیگر زباده می شد چنانکه در مدت قلیل بلیل فائزاد پس بذروه ندیس رسید و در سیر و سلوک بسلم علم الیقین و معراج عبان الیقین و مدرج حق الیقین خود را مژده رجای درجه و صیل و ابل بمقام اتصلوا اکشید در حکمت و رنایضی سرآمد حکمای مستقبل و ماضی گردید بنوعی که معلم اول را تلمیذ افل خود میدادست و شایسته کی آن و معلم ثانی را در محکم حکمت بدر بانی قبول نمیه نمود و سزاوار بود مشکلات محسطی را انسان تراز بطلمیوس و معضلات هندسی را نیکوتر از افلیدس و اسقلینوس بیان مینمود و بر همه واضح بود در منطق و کلام اگر بپور سینا زنده می بودید و ن صغری و کبری آن دبیر محرمی را تصدیق مینمود بلکه بدالات التزایی ملزم و مجال تکلم و تطق نداشت و جای آن داشت الهیات شفا در پیش دانش او شفا جوف بود و کلیات قانون در نزد خدا فاش نموده می نمود در مطب طبابت ایشان بفراط بقراط نمی ارزید و جالبیوس چون شخص تب لرزه دار بر خوشبختن می لرزید **نظم** چو صیت دانش او را شنید چرخ برین بدانش همه پیشینیان کشید قلم بنان کلکش آن کرد در زمانه ما که در زمان کیان نیغ و بازوی رستم در نجوم و هبیا ترخان زانره خوان کالات خود میخواند و در خور بود و در حدیث و اخبار مخبیه علما اخبار شد و در علم معانی و بیان جرجانی را جانای و حیانی را چون الف وصل و نون نونین فانی میدادست فقهای مشهور را جراح جی نور میگفت و بر همه کس روشن بود و در علم و ادب مسلم عجم و عرب شد چنانچه از جودت ذهن و سرعت ذکا بکفناز صبح مثالان ساله مخاضه را الفیف و هموز و از معنی اجوف میگفت بغلیان مبردا خنک و علیل و واه و خمریات ای نواس راه ترهات مستان و خز خرفات سناهی نسبت میداد ماثورات اصمعه لغوی را لغو و منفولان استاد دهری را از مقوله هو میبهرند و ندای هلمو مخوی بسمع نخاع عصر میسایند در فن موسیقی فیثاغورث ثانی و در تألیف و اخانی استاد ابوالفرج اصفهانی در تفسیر مشاک و الحان شعبه آموز صفی الدین ارموی گردیدند در معرض عرض اگر بوسف عرضی معنی آنفرد گاه فرشته گاه شدی یعقوب و اریا اسفنی علی یوسف کفیه بلکه از عجز واضطراب صدر را از عجز نشناخته و محورا و زان شیل از خفیف و ارکان ساله را از اراحیف فریق نکردی اگر خلیل ابن احمد درك خدمتش کردی یاد دهر

فرگاه حضرت دستگاه علم و حکمت
بلیل انبیا قلیل است سلم زبانه
محسطی نام کتابیت بطلمیوس حکیم
یونانی معضلات شداید سختیها
افلیدس نام کتابیت و بعضی اسم
خود مصنف کوسید اسقلینوس
حکیم یونانی شفا کار جوف در هبیا
بفراط دانک ترخان نام ابورضی
فارسی است لحن بزرگ مبدل
فیثاغورث نام حکیم است یونانی
مشاک تفسیر است خلیل واضع
علم عرض است

سینه ندکرة الخطای

او

دریچه کتاب

اَفَلَا لَكَ مِنْ خَلِيلٍ سُرُودِي وَدَرْ تَقْطِيعِ افاجیل از دهشت میافا علات
 رمل و مغان عیل هزج استیاز نندادی و مضمون شعر اخطل معرّف آمدی که
 خَلِيلُ امَلِكٌ مَتَجِيحٌ بِالذِّبْيِ كَسَبَتْ يَدِي وَمَا لِي فِيمَا يَحْتَنِي
 طَمَعٌ دَرْ فَرْقِ نَظْمٍ وَنَشْرِ بَعْدَ كَانَهُ عَصْرٍ شَدَّ جَنَانَهُ دَرْ نَفْسِ الْأَمْرِ أَمْرُ الْقَبْرِ
 فارسیان و ابو فراس ابراسیانش خوانم از غزلست دور و اگر بجز بر بافرزد و قشر نسبت
 دهم مورد دق و از کیاست مجبورم اگر لبیدش خوانم بلا دشت و اگر عیدش
 گویم جهالت اگر آن پایه پر مایه را ابو العلامی معری گویم از عقل عری و اگر ابو
 عباده بجز پیش سراهم از دانش بری کار شعر که بی بهانه از شعر شده بود از بمن
 تریتش بشعر رسید و بنای نشر که هبانه منشور اگر دیده از فیض توجه ایشان از
 نشر در گذشت **فیرکی** از آسمان اگر آورد جبرئیل **فان سنکلاخ باز نند**
 بر آسمان **بیکت** سخن را سمان بر زمین آمد اول **کون او یفوق السما**
 میرساند **روشان فلکی از ارشک لطافت طبعش در سپهر سرگردان و آب**
حیات از شرم رشحات کلکش در غلطات تواری پنهان میکال با غزالت آداب آفتاب
براعت و براعت در صنعت درایت کلیل و ذوالکفایتین با سلاست الفاظش در صنعت
کتابت بی کفایتی علیل خاطر قنادش مفرغ معانی بکر و طبع نقادش مخرج میخا
نکر عریضی له جسن یجید به العقولا **علا طریق کفران**
الشراب **من بهوی الوتوف بکمال افضاله و علو مقامه**
فلینظر الی نشایح طبعه و نسا یح اقلامه **نظمی و صنفی**
 کوجدی و کوفز دق کوز میر و کولبید **روبه و عجاج و دیک البحر و سیف**
 ذوالین **کوجیب و کوامیه کو خطیب و کوکیت** **اخطل و دثار و بردان**
 شاعر اصل بمن **در خراسان بوشعوب و بودزان ترک کشته** **و آن صبور و پان**
 رودکی **چنک زن** **ابن هانجی ابن روی ابن عثر ابن فیض** **دعبل و بوشیص**
 آن فاضل که بود اندر قرن **و آن نجمه پسخ شاعر کو کجا بودندشان**
 عروه و عفر و هند و دیبه و لیلی شکن **و آن دوا مر القیس و آن دو طرفه**
 دونا فیه **و آن دو حستان و سه اعیسه و آن سه حاد و دوزن** **از بخارا**
 پنج و پنج از بلخ و پنج از نر و باز **هفت نیشابوری و سه طوسی و سه بوا حسن**
 کوفرا از آیند شعر او شادم بشنوند **ناعر غزی روضه بیند و طبعی**
 نفرن **نابدان آثار شعر خویشین کریند باز** **نخ بر آثار دیار و رسم اطلاق**

افلا کسب کین دق سقش پایه
 است او معلم مایه مقدر و مزل
 از شک رشک معرّف غزالت
 بیچاره قلم براعت نایب و ظم
 بلقران ذلالت دانش کلیل خبر
 چشم و کند زبان ذوالکفایتین نام
 و زبردیت مفرغ المعانی کشته طریق
 کاغذ رقیق سحاب دیار البحر لغب
 عبد السلام شاعر است ذوالین
 بادشاه حیر است اطلاق نشانده
 خاندات متراز جتمع

نسخه امتحان الفضیلا

درجہ اکثاب

دمن اور رسول مرسل و این شاعران روزگار شعر او فرقان و معنیهاش سر
 ناسر هفت شعر او فردوس را ماند که اندر شعر اوست آنچه در فردوس
 ما را وعده کرده ذوالمنن کو تراست الفاظ عذب او و معنی سلسبیل ذوق
 او انهار خمر و وزش انهار لبین لذت انهار خمر اوست ما را بجناب راحت
 ارواح لطف اوست ما را بی سخن چون فی خامه را بر جوینار نامه نشاندی
 مضمون بلاغت مشحون بغرس الدرفی ارض القل طیس را معنوت
 کردی و دماییکه دهان آینه را برای بحر پر کشودی برهان الخط هندسه
 روحانیة ظهرت باله جیسمانیکه را برهن ساختی الحون در فن خطاطی
 خط بطلان بر خطوط اساتید باستان کشید و بر همه پیشی گرفت بنوعی که صیت
 هفت خطش در هفت خط جهان رفت و صغیر کلکش خط عالم مکان گرفت اگر این
 مسئله فارسی حضور داشته سیاه خطش را بجای سواد عین بر بیاض دیده نگاشته
 و اگر با قوت مستعصمی ملاقاتش کردی با آنکه در شش خط استاد بود و سخط بند
 با آن بکینا یکا دادی و اگر اختیارش دیدی و بختش یاری کردی با استاد ی
 اختیارش نمودی و اگر صاحب ابن عبثا که مشهور امضا و بلاد است خطایش را
 میدید قافوس را که سلطان خط خطست تحفته نموده هذا خط قافوس
 ام جناح طافوس نفرمودی الغرض که بدون تعلیق نستعلیقش هم رشیدا
 و عماد ارا از دفاتر خطاطین محو ساخت و شکسته اش بدرستی رسم درویش
 و شفیعا را از طومار رشامین بر انداخت نسخ نسخ خط استاد نبر بزی و ثلثش
 فاسخ ملا علاء تبریزی آمد عربیة اللیل والیحمل والبیداء
 یعرفه الحرب والضرب والقرطاس والفلم شعر
 شبارک الله از آن کلاک روح پرور او که ذایما کف فضلش بیورد بکنار
 برید عقل و رسول کمال و پیک هنر عمود دین و عماد جهان و اصل فح
 نهال فکر و بنج سخا و شاخ کرم سخا حکمت و بحر جلال و کنج وقار
 دماغ ناطقه پستان فضل و ذابۀ فیض امین حافظه دستور فهم و کف
 اکبار که بصفحه کافور برفشاند مشک که بتوده سیماب در نشاند قار
 مثل بود که نکوبد سر بریده سخن بریده سر زجه آید همیشه در کفشار
 سرش بعد از خموشی برند طر فتر آنک و بیم گفتن خواهد سر از زبان رنهار
 خطوط او که متاع ولایت هنر است بروی دست جهان میورد سلیمان

دمان زمان آینه دوات هندسه
 اندازه اساتید استازان باستان
 فدی هفت خط کنایه از هفت اقلیم
 با قوت نام خوشنویس است مشهور
 بکینا است و معلم توده نل و نشه
 قار از لغات اضداد است در بحر
 بکینا نیز نیات است

نسخه نگاره الخطاطین

در

دریچه کتاب

و از جناب معظم الیه یحیی کالان صوری و معنوی از آستانه و تمام مقامات
ظاهر و باطنی پیراسته دقیقه از دقایق فضل و هنر باطنی نگذاشت و کجیست
از نضای فنون علم و کهدر انباشت از کثرت کمال و انبوهی جلال که فی الواقع ملک
عالم دانش و ملک کون بینش بودند فضای که وسعت ایران بر شخص جلالتش
نسبت تر از دیده مور و صحرائی نسبت حوصله نوران بر هیكل نبالتش که فضا
تر از سینه مادر کرده میفرمود **فکر** مکن در جسم و جان منزل که این دو
آن والا **قدم** زین هر دو بر رفته اینجا باش و نه اینجا **هت** والا **هت** انحضرت
خضر و تنب هر دم برای رفتن بهمانه میجست و نظر بلندش برای کجیست کرده و
سینه مخفی بود طالیه میطلبید نادر تاب میخ به تباریج بکهر بود و دین و دین
شش خدایان از مطلع خراسان طالع و مانند آفتاب جهان تاب هر شهر برادر
شهری بر توان کن کردیدند و چون پیک سریع السیر ماه هر ماه افیلی نامی شمع انجمن
شدند **شیخ** که سیاح این فیه کون کاخ **که** سیاح این بیماگون
هم **کس** از امکه روس و کس روم **کس** در دیران اشک **بهر** ماه
افیلی **مهر** بهر شاهیش بهی می **چنانچه** در زمانه چند و او اند
سیاحت بلدان فراوان را از اول و قدم هر بار اجتناب و مشکبار کردند **عزیز**
فسارت مسیر الشمس **کل** بلد **و هب** هبوب الريح
فی البر و البحر آن متجربانند باخوردن از شیخ ققار و شیخ بخار و بلخ
اقبال و ریاض قضاغان عزیز پیش نامانند ماه کغان میجاب مصر که بنکوزین
امصار است منعطف گردانید چون آفرین مصر وجود در آن خطه نزول اجلال
نمود فرمود **نظم** عجب دامن دشت دل نشینی است **عفاک الله** عجب
ختم زمینی است **دو** اینجا خوش فرو دامن دل من **ازین** خاکست پنداره
کل من **از** اهالی اند بار مست **انار** ندائی **قال** یا کبریه **بوج** کوان
رسیده سروش غیبی خطاب **و کذلک** مکتا **یوسف** فی الارض
مکوش هوش ساکنان آن خطه رسانید **للعجب** اگر در و د یوسف علی نبینا
و علیه السلام اهل مصر جواهر و دینار نشان نمودند در نزول این وجود عزیز
جان ایشان کردند و از مشاهد بهمالش فریاد **ما هذا** **البشر** ان هذا **ال**
ملک که **ان** بر آوردند **فکر** چو دیدندش که جز والا که نیست
بر آمد بانک از ایشان کین بشر نیست **اگر** زنان مصر از دیدار یوسف در آن قصر

تقریباً

انباشتن بر کردن بسات بر و
وعظمت عظمت هت بسات
زاده و آفرین شهر ماه و مصر
عجیب چندان باخورد ماه و مصر
که مادران بسات **نظم** بیابان
ققار مصر این **شکاف** در دنیا
و لایق جلودار

سینه امتحان الفضل

دریچه کتاب

به اختیار شدند و دستها بریدند و مرد در بنویشت از ملاحظه جمال این وجود
 عزیز دلهاشان پاره پاره گردید بیکت از حسن روی یوسف دست بریده سهل
 است در پای دلبر من سرها بریده بینی **قَالَ لَوْ أَنَّكَ الْيَوْمَ مُكَيِّنٌ**
أَمِيسٌ خواص و عوام تمام در خدمتش ایستاده بلکه یکسر سر خط بند کیش را
 داده گفتند **شِعْرُ** ایجهان فضل را انصاف تو مالک رقاب **دین حوی**
 نجم و گردون شرف را آفتاب در میدان دهر هست از لطف تو طعم شکر
 در دماغ چرخ هست از جوی تو بوی کلاب **کر نبودی طبع تو دانش نبودی**
 در جهان **و نبودی دست تو صنعت بماندی در نقاب** **وَمَا فَتَحُوا**
مَتَاعَهُ وَجَدُوا بَضَاعَتَهُ از جزایده مصنفات و خرابیهای لیفیات و فرایده
 آثار و تفائیس فائز و غرائب فنون و غرائب علوم از حکم پونا و تفاسیر قرآنی و
 دوا و این اشعار و رسائل بسیار چنان گرانبار گردید که مزیدی بر آن متصور نبود
 دیدند بحر بیت موجش لؤلؤ غلطان و مہمیت رجراج صدقش مہر ثابان
 اناث و ذکور مصری نقد جان در دست گرفته **قَالَ لَوْ أَنَّهَا الْعَزِيزُ مَسْنُونٌ**
وَاهْلُنَا الصَّرَاحُ وَجِبْنَا بَضَاعَتَهُ حُرْجَاتُهُ چه شود که بنظر عنایت
عَرَبِيَّةٌ وَعَيْنُ الرِّضَا عَنِ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلُهُ و بضاعت
 حُرْجَاتُهُ ما از قبول فرماید کویا الغبیز مصر کمال و یوسف کفنان جمال بزبان حالی
 فرمود **فَرَدَ كَمَا بَمَلِكِ** سلیمان و خاتمش نکرم **مَرَاكِهِ** مملکت فقر و نکین
 باشد **بَدِيحِيَّةٌ** کیسه که کد او شاه و سها و ماه را بیک نسبت نگاه کند و در نظر
 همتش کنج قارون و ربیک همامون صفت شاوی داشته باشد باین چیزها سر
 فرود دنیاورد **بیکت** آنکه پرواز کند جانب علوی چوهای **دینی** اندر نظر
 همت او مرد اراست **مُخَصَّرٌ** آنکه همه را با خلاق حسن و مکارم مستحسنه خود
 نوازش نموده اجازت فرمود پس از سکون بدان بلد ماند روح در جسد از نزل و
تَا حَبِيبٌ و دور و نزدیک بزیارت و طواف آن کعبه اهل تحفیق **مِنْ كُلِّ مَكَانٍ**
سَبَّحُوا عَلَى كُلِّ ضَائِحَةٍ باین **مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ** آمدند عارفان حرم جمال
 و طایفان کعبه جلال فوج فوج و گروه گروه بصوب صواب بخش آن استاد که از
 کان کلاک کوهر غلطان آرد و از بدخشان خامه لعل درخشان ظاهر نماید قطع غیظ
 نموده مظایر ابا بجدی عربی **فَدَيْتُ لَسْرِبٍ مِنْ لَوَاعِجِ شَوْقِهِ**
مَرَا حَالَهَا نَطْوِي اذان مرا حل در رفتن به اختیار می نمودند و آن

جزا بد بختی دهنده خرابید در راه
 ناسفته فرایده درهای زلفه
 نهالهای تازه در زمین کاشته شد
 بزم دریا رجراج موج منزه اند
 سها ستاره کوچک است همامون
 دشت و زمین همار سحوق دورها
 لا عجز عقیق راه دور صوب طرس
 غیطان زمین وسیع مظایر نشان
 ناز و ناز لواعج سوزندها

نسخه تذکره الخطاطین

از

دریچه کتاب

از دحام ان وجود عزیز از دحام میدادند مع ذلك خود ایشان در بروی خواسته
نفس بسته و چون کوه پر شکوه پابر جان شسته خطه مصر مقدم افتند ای عصر
بر روضه جنان سرافراز می کرد و زمین آن بقعه بارقه آسمان دم از انبار
میزد نیل ناروان طبع و خامه اش دید خامه در نیل کشیده در بحر جبریت سرگردان
کردید و هر نان ناخطوط بلند پایه اش ملاحظه کرد در خط شده با آتمه عظمت
ورفت خود را کمتر از یک نقطه دیده سر در کره بیان سخت فروزد دید کو با زبان
حال می گفت **نظم** ای صدر جهان پیرس کنج **در موزه بخت من چه**
سنگت **بادست شکسته پای جهدم** **در جنبش ناگزیر سنگت**
زیر قدم همیشه کوئی **کر زلزله خاک بیدرنگست** **در باب مراد و در باب**
کین دست شکسته نیک شک است **و مدت پی سال و اندر آن خطه طحا**
پسند روزها در مجلس اش با فاضله و افاده اشتغال داشتند و شبها در خلوت
قدس بر ریاضت و عبادت بسر میبردند حکما در محکمه افاضه اش صورت دیوار و
علما در مدرسه افاده اش مانند هیاکل احجار بودند و این اشعار را میسر و دند
شیعر حکیم کامل فضلت در آن مکتب معلم شد **که افلاطون یونانی بود طفل**
دستانه **ملوک هر کلامی می توان گفتن کلامت را** **که هر جزئی که سرزد از تو**
برگرسبش بنشاند **و پاشایان ذیشان در خدمت ایشان بیکدیگر سبقت**
گرفتند و بزرگان غالی شان بملازمت او شان بر همگان مباهاات میکردند و
گفتند **فرشته ایت عیان کشته در لباس بشر** **حقیقی است بر آورده**
سر جیب بجان **بجای نقطه دکاش فرو چکد پروین** **بجای نکه زلفش**
عیان شود اعجاز **حضرت محمد علی پاشا که مصدوقه یقعل الله ما یشاء**
بود و خود را شخص اول و نخبه بدل میدادست امور مملکت و رموز سلطنت را
از دای پرضیای آن پیر افلاطون منش و آن دیوار سطودانش اقتباس می نمود
می فرمود عربی **لو کان ذوالقرنین اعلم رایه** **لما انی اظلمت**
صن شمس **او کان للنیر ان ضوء جینه** **عبدت**
فکان العالمون مجوسا **لما سمعت به سمعت بواحد**
ورایه فرایت منته خیس **یا من تلود من الزمان بطله**
ابدا و نظرد باسمه ابلیس **صدق الخبر عنک دونک**
وصفه **من بالعرفان بر الی طرسوسیا** **نظم فی وصفه**

دحام شک کهن انبار شریک
هر نان نام در بنای شریک
در خط شدن مضطرب شد شکسته
در موزه افادون کنایه از افاضه
حرکت باشد اندر چند اشیاء
همگان هم جفت آن آن که برین
اشاره است اقتباس کتب یون
طرسوس نام

نسخه انتخاب فیضیلا

دریچه کتب

زهی به تربیت دین نهاده صد انکشت **✽** مائزید بیضات دست موسی را **✽**
 زکته ربیب توفا صراست قوت عقل **✽** بلیه ز روز جزا نیت چشم اعمی را **✽**
 دو مفتی اند که فتوی امر و نهی دهند **✽** قضا و رای تو ملک ملک تعالی را **✽**
 بهر چه مفتی رایت فلم بدست گرفت **✽** قضا چو آب نوید جواب فتوی را **✽**
 هر آتشال که توفیع تو بر آن نبود **✽** زمانه طی نکند جز برای حتی را **✽** اگر بد کر
 آثار و انبیا و علاهی که از آن بزرگوار در آن دیار خلد آثار برقرار و یاد کار مانده
 از علوم غریبه و فنون عجیبه و احجار شریفه و بناهای رصینه و قطعات
 بی قرینه پیر ازم و مجملیر ایوان سازم از حد احصی بیرون و از حوصله این چیزه
 افزون خواهد بود **✽** فکری بزبان کی توان کنم و صفش **✽** وصف او در بیان نمی
 کنجد **✽** اما محکم ما لایدرک کله لایدرک کله از جمله مقبره با صفا و تربت
 دلکشای است که برای مرمت پناه ابراهیم پاشا بنا نموده اند **✽** الحق از بد و آفرینش
 کره خاک و از آغاز ند ویرد و ابر افلاک چشم هیچ بیننده ندید و او ندیده ندیده و
 گوش هیچ آفریده صیت چنان بنایی را شنیده بنایش رسم سد و خورق را از رو
 انداخته و بر کلیسای قلیس عمارات پادش هزاردن گرفته از ارشک قصور منیع
 قصر عتدان عتدان گردیده و از شرم عمارات عالیه اش هر مان سر در کربا بدید
 سطور کعبه اش صحایف مانده و بهر از از یاد برده و نفوش عجیبه اش ارم غادرا
 بر باد داده قطعات دلنشین در آن عمارات پر زیب و زین **✽** جو **✽** مقصودات **✽**
✽ فی الخیار و صفحات آن احجار بهشت این گانه **✽** الیا قوت و المرحبان **✽**
✽ فیای الا **✽** ریگا **✽** نگذبان **✽** نظم **✽** مدح **✽** هر آن اثر تو ماند
 بر روزگار هیچ **✽** بود عزیز و کرامی بنده اهل هنر **✽** شد از خطوط تو با قدر و قیمت
 آن مرقه **✽** بلیه کند شرف بحر فطره را کوهر **✽** و شرح و تفصیل سنک شریفی که
 بجهت روضه مقدسه و بقعه مطهره تیسار سید المرسلین صلوات الله علیه
 و علیهم اجمعین بجهت والا حضرت دانای ایران و آفتاب خراسان سله
 الله عن الافات الزمان بانجام و اختتام رسیده در خاتمه احوال توفیق اشتمال
 ایشان مندرج و مندرج است هر کس میل خواندن و رسیدن آنرا داشته باشد آن
 موضع و موقع رجوع فرماید تا بصرف کامل مراد حاصل آید سر کار خد بو مصر محمد علی
 پاشا همیشه میفرمود که خایت آما الم اینست که سپس از رحلت من تربیتی مانسد مقبره
 فرزانه فرزندم ابراهیم پاشای مغفور بر آیم تربیت دهند و عزیز سازند لیکن این

توفیق فاشانه فرمان انبیا آثار صین
 محکم وجهت مختصر بد و کرانید
 ندید مثل ایچ هیچ سد و خورق
 نام نصرهای همان است قلیس نام
 کلیش است در عین انشک رشک
 معروف همان نام چند کبیدیت
 ارم اسم جت شداد عتدان نام نصر
 در کجمن نمیشا حضرت مندرج بها
 فرماده ز دستم فراد پس آن آن که
 حرف اشاره است حدیث و انشا

نسخه تذکره الخطاطین

سعدی

دریچه کتب

سعادتی عظمی و موهبت کبری فایز نکرد بد فرزان فون آنخند و جهان کشا اعنه محمد علی
 پاشا اسکند الله الغفور فی دار التور از یک طرف مفارقت و مهاجرت آن بزرگ
 قدر دان و از طرف دیگر خبر شربت اترجت الوطن من الایمان آن نور حدقه پیش و نور
 حدیقہ آفرینش را دامن کبر شده احباب و اصحاب را از نهضت و رکضت خود بشعر
 شغفه اخبار داده فرمودند **عزیمت ایتیمو ابنتی الحی صد و دمطیکم**
فاتی الی قوم سواکم لا یمیل * **لقد حمت الحاجات واللیل المصنوع**
وشیدت لطیفات مطیقا وارحیل * ازین خبر وحشت اثر غلغله و ولوله
 در محروسه مصر افتادن و مرد آنجا فریاد و اسفا علی یوسف از جان برآور
 عجز و لا بها کردند ولی سود بخشوده میفرمودند **عزیمت ان العله احد ثمنه**
وهی صیاد قنه * **فیما یحدث ان العترة فی النقل** * الغرض که مانند
 جان ازین و روح از بدن بد رود بازان نموده بیرون خرامید اهل مصر از خورد و کلان
 و بیرون جوان اغریز مصر کمال را تا کنار نیل مشایعت نموده و از مفارقت ایشان جامه در
 نیل کشیده بلکه از دیدن هائیل جاری نموده می گفتند **فرقت رفیق و صد هزار دل**
دست در رکب * ایجان اهل دل که تواند تو شکیب * بعد از وداع بازان از کره
خاک آن قلب پاک در صفت کشتی قرار گرفته فرمود **بدیت اینک این بار کزان کر بو**
ما بر خاک بود * کنده شدن از دامن صحرا و بر دریا زدیم * **آن نوح فلک کمال و آن نوح**
آسمان جمال و آن نوح سپهر جلال * شیخ بر شد ز جاو کشت سوار و سپرد راه *
 بایک جهان عنایت و نایب کرد کار * **فخ و روان ز پی و نصرت از عین** * **افبال از**
مقابل و پیروزی از یار * **قلب اساد در صدر سفینه** ممکن کرد بیدا اهل کشتی در
 هنگامیکه سفینه بخارا دیدند گفتند **مصلح** * **چه ناک از موج بحران را که دارد**
نوح کشتی بان * چون آنجان در تن به جان و غالب به روان سفینه جا گرفت آن خاله
 جامد را جان در تن و روان در بدن آمده محکم **بسم الله** حجتیهها و عریسیها
 مانند طاهر قدس پرواز نموده به پرواز آمد و از شوق و ذوق پا را فراموش کرده بسینه و سر
 ره سپر کردید بجزا آن جان داد بر دپده آغاز نشاط نموده مانند مستان کف بر لب
 آورده از موج اوج گرفته از حسیض خاک باوج افلاک رسیده غمان با آن همه بخیل
 دومی که سالها در سینه پنهان داشت نثار نموده و حیثان با آنها همه مفلسه فلست
 که بر پشت بسنه بودند ابشار کردند چون آن مجرد رکشته قرار گرفت و کشتی در بحر روان
ستر موج البحرین یلقیان مبهن کشت و معنی مجمع البحرین آشکارا و عذرا

قرآن پس

نور مفتح شکوه رکضت حرکت حتم
 برآوردن طایفه نیت لایه عجز آلود
 و ذاع کار دوست رکبت همکار
 کسبیکه رکبت شده باشد نادر
 در سوار و شکبت صبر تحمل آید
 انقلاب بوقع خورشید آن سوار
 حیثان ماهیها موج البحرین یلقیان
 آنجهت دوقدر
 آن که حرف اشکات
 عذرا آشکارا

نسخه امتحان الفضیلا

در بیان کتاب

کرد بد هیئات گفته اند مشبه باید از مشبه به اقوی باشد پس این بحر را با آن بحر چه
مناسبت و هین در باران آن دریاچه مشابعت **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ**
مشتق می هر دو صورت کریم مانند رواست آب و تلخ و آب شیرین را صفات
بحر تلخ و بحر شیرین همخوان در میانشان برزخ لا یبغیان ای برون از و هم
از تحبیل من خاک برف من و تمیل من چون آن بحر جلال و ناجور کمال از بحر
قدم به برگذاشت سفینه را از رفتار قش غروی که در کانون سینه مشتعل بود
منتفی گردید و بخار پنداری که در معدده داشت از مساماتش بیرون تراوید و دود
اندوه از رونه دماغش زبانه کشید و حرارت غریزه که در عروق و اعصاب بود فشرده
گشت و باستغای زبانه مبتلا گشته در گوشه نشست و آن کوهر کرانه ها مانند لؤلؤء ان
عقمان و جواهر از کان یا ماه از مخاف و عطار از احزان از صحرای رن آمده مدلول آید و لای
هندیه **يُخْرِجُ الْكَبْجَ مِنَ الْمَيْتِ** مبرهن گردید **نَهْنَكَ** عشق چو از بحر
دل پذیرد آمد فرو کشید جها ترا بسکدم این مناسح ناپشت کا و ماهی کوسیده گشت
دشت از بسکه خاصر خام پرواز دحام کرد سراز آسمان برین بکند راند بعد
آن زمینی که بروی خرامد مفرش صنعت کریم به روی آرسنه اند نا بخر آمد بنا
نابر و دکام کام پس از ورود بدرا الخلافه علیه تشریفاتی از یمینار سلطان و امنا
دیوان واهالی دولت و ملت بعمل آمد که سفرای دول و ملل هم حیران ماندند هر چند
اعلیحضرت سلطان و پاشایان و عموم مخلصان توقف و نمک آنجناب نابا و لولا
الالباب را درهما بونگاه اسلامبول اسند نمایند باجابت مقررین نکردید و در جواب
مسئولان ایشان این اشعار بیسوز و سان را بیان فرمودند **قَطَعُوا** هر کجا ملکیت
افطاع منست کر بازان و ربوزان میروم صد هزاران ترک دارم در ضمیر
هر کجا پسر سلطان میروم در ساعده سعد غارم ابران و پرتو انفات بحال ازاد نمندان
انداخته **فَرَسِي** زکاک او هم ایران زمین نگار گرفت خوشا انکار کرد و خرم انکار ستا
چون ایران را انکام تشریف بردن و ایران و مردم او را به سر سامان دیده بودند درین
نارنج که سهر سلطنت و جهانبانی و گاه خسروی و حکمرانی بوجود افدس و ذات
مقدس سلطان سلاطین الافاق و وارث المملکه الا سیخفاق فایح خزاین
الوجود و الانعام علی كافة الخلق و غامه الانام حاجی رسوم الامن و الامان با مرآت
الله یا امر العبدل ما حی قوم البیغ و الطغیان به نھی الا باطیل الی کانت من قبل یغ
الافلاک مان بکون اکلها من نعال اشهب جلالة و تمتعت الحیره بان صیر داتها

آن آن که حرف اشاره است برزخ
فاصله میان دو چیز ناچور ماه و نور
نفس محقق آتش ساما سوزا
زلف نام مرصع است علقان بخار شفا
نیمه نا حشر مناسح نهنگ آتش
محقق آتش نهنگ در رنگ خون
خما بونگا بازی تخت تاب پاک و صفا
سوزن شامال مانند افطاع ملک
کرد دعوی و طبعه بکینه بد هند
ترک کنایه از متشوا انکام هنگام
گاه تخت حیره کا هکشا

لِسْنَتُهُ نَذِيرٌ كَرِيمٌ الْمُنْجِطَاتِينَ

منجذبه

رُجَبُ الْكَتَبِ

من حواشی اذیال اقباله قشرفت خُرد و الخواصین بالصوف تریه عذبه و تبرکت شفاء
 السلاطین بقیل قدمه سگنده خطوط لوحه نابیه خطوط خرد و المجد
 الحُلل ذره خصاه جنابه ذره تيجان العز و البها نادى من منها سد و التل
 طوی طوی لمن ظل فی ظل حایته طوی السلطان البازل و المطر النازل عریق
 هو البذل و قدر او الملوک کواکب هو البحر جود او الکرام سحاب
 المنصور بشاید بیا الما لیل السلطان ناصر الدین الله ایتیه بالتونک و التنبیه
 و التنبیه و ابده فی التریاستین الصورتیه و المعنویه شیخ عریق
 آنکه بی داغ طوع او نکشد توسن روزگار بار سرین و آنکه بی حکم رای او
 نقد بر ناید از آسمان بچی زمین آنکه بی مهر خازنش در خاک نهد
 آفتاب هیچ دین نجاه او مرکب اربون زاند جواد دهد بعلتین رای
 او ذامن اربیشاند بر توان چید از زمین پروین بر کشد زور بازوی سخط
 کسوت صورت از نهاد جنین قدش ارب سپهر تکیه زند قاب قوسین را
 دهد نرین نخه او چون در اعراض آید حلمان را فضا کند ز جبین کمر
 حنان فلک فرو گیرد بخط استواد را فشد چپین و در نام زمانه باز کشد
 شبش از روز یکسد در چپین موثق و مزین بود وارد دار السلطنه نیر بر ضانها
 الله عن التهم نکر دید مملکت ایران را میشتند دیدند از آسند و جتنی پراسته و غلاد
 مهد امن و امان خفته و بر اباد رطل عاطفت سلطان چنان آسوده که بریشان
 جز در زلف بری و شان و فتنه جز در چشم فشان غمانده اهل ایران را از فدا
 میمنت ملزوم آتجان جهان و جهان چنان که نعمتی بود غیر مترقبه فرج بعد از
 شدت و فرج پس از محنت دست داده زبان بشکر گذاری کشوده و سجده حضرت
 باری را بجای آورده خطاب نموده گفتند فظنم ای بزرگی که دست و کلاک
 ترا کان دعا کوی و بحر بجمده بر است پیش کلاک و بد تو ناچراست هر چه
 در بحر و کان زد و کهر است هر چه در زیر چرخ دانای است داستی بر توی
 ازین هنر است ذهن پاک تو نا طوی و حی است نوک کلاک تو منشی سحر است
 مد و خورشید شوخ و یه شرمند تا چرا بر سر تو شان گذاست فضل توان
 شنیده این دیده مکر کور و آفتاب کراست بحقیقت بدان که مثل تو نیست
 زهر کردن مکر که بر زبر است چمن بوستان فتن ترا خاطر م اندر رخ بارور است
 که ز مدح و ثنا و شکر و دعا دایمش شاخ و پیچ و برگ و بر است آن عارف

حقاً سگنده سده التلی
 مقامیست از انجا هفت ملکین
 عرش جنین کوی که کدر شکم
 ماد است موثق از آبش کوشه
 نهر حرکت نمودن بلاها

نسخه امتحان الفضل

درجہ کی کتاب

معارف ربانی و مظهر فوضان سبحانی در محله معروف بخراب که از قدیم الایام همیشه محل سکونای حکمای کرام و هنرینه مسکن عرفای ذوی الاحترام بوده متمکن گردیدند اعیان و اشراف از اطراف و اکناف بزیارت و طواف آنخلاصه حکمت و معرفت بیک دیگر سبقت میگیرند و از عارف و طای در ملازمت حضرتش بهمد یکدیگر برتری می جستند و هر کدام مضمون بلاغت مشحون این اشعار کوهر بار را از زبان بزیارت خود جاری و ساری مینمودند **شعر** وقت نظر بر فکر نافذ تو جوهر فرد را کند تقسیم پیش پای وقار تمکینت کوه برخیز از پی تعظیم چرخ در حلقه نلامیدت کرده زانود و ناپای تعلیم در مقامی که میرسد قدمت بغلاطون نمیرسد تقدیم الحال که مدت سیر و سیاحت آنقطب فلک ارشاد و مرکز دایره رشاد هفتاد عام تمام کشیده و شنت شریفشان بصد و اند سال رسیده در دار الارشاد خود در غایت فراغت و نهایت فراغت آرمیده و ابواب فوضات را بر رویه از باب حاجات کشوده و جیب جان و دامن دل هر یک را از داری نصایح و کلاهی مواعظ مملو و انبار ساخته و آتش بهشت و شخویش را از مسائل حکیمه و غوامض ادبیه از شک و روضه ارم و غیرت حوزه حرم نموده زبان روزگار در تعریف مجلس توصیف بزم و مدح کلام و بیان کمال و فضل آن آموزگار مؤید از کردگار بانشاد این اشعار ربانی عالی شاهوار جاری و ساری میگرد **شعر** مجلس تو مباحث میکند کبیتی چنانکه روضه جنت بذات پیغمبر حدیث بزم تو خوانند که بکوش چنین ز شوق رقص کند در مشیمه مادر ز فیض کلام تو که سایه بر سحاب افند سهیل و ماه فشانده بجای مطر شمول لطف تو که منقطع شود ز چنان ندوی مهر غایت هیچ چیز اثر کمال و فضل تو اندر سخن نکتچده هیچ بدان مثابه که در قطره بحر بهشاور چون سالتیان دراز و ماهیان دیر باز بود که این خطر در خاطر خطیر ایشان خطور نموده که حضرات مورخین مآثر و اسامی سلاطین و وزراء و دواوین ادبا و شعرا کتب علماء و حکما و کرامات عرفا و فقا را در نسخ متعدد ثبت و ضبط نموده و اسامی آنها را در آئینه و افواه ساپرودا بر ساخته اند و از خطاطین و اهل قلم که در کن عالمند و صنف اعظم بنوع آدم رسیده در میان واسمه بر زبان بهجکس نمانده **کأن لم یکن شیئا مکن کورا** اگر دیده اند تذکره نویسند و اسامی شاه آنها را مفضلا و معترفا که هر یک در کدام عهد و اوان و در چه دور زمان بوده و نام و نشان ایشان را که از مرود و دهور و صرف و ایام و شهر و منطقس مندرس شده اند

آموزگار استاد و معلم
هنرینه همیشه شنت سن فراغت
آسود که آتش ایمن و شوق مانند
ارشد رشک معروف مشیمه
بجه دان سالتیان بر خلاف و بنا
جمع نا ماهیان جمع ما انصار خلا
فناش دیوار دراز خطره گذرندگاه
سای بلند منطقس محوسده
مندرس گفته

نسخه تذکره الخطاطین

تازه

دُیْجِه اَکِیْث

ناره سازند بلکه حیات جاوید بخشد لهذا دین ازان که انشا فر صاحب کالان وافر را
فراغی حاصل کشته شروع در تالیف و تصنیف این کتاب مستطاب باقر و قتاب فرمود
و قطع نظر از رحمت و مشقت در زنده کردن و احیای ابن اموات که اسم و رسم
از ایشان در میان نبود مبلغ خطیری مصرف فرموده تا این نسخه بدیع بزور انطباق
مزیّن گردید **و بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ وَ عَلَیْکَ التَّحِیُّلَاتُ** بعد از اتمام
ایتم طالب آن استاد که ولوله اندازنه طاس فلک سر نکونت و غلغله پردازشش
جهه ربع مسکون و چون شماره سبعة سیاره هفت کشور را ستیارت و مانند
شاهیناز بلند پرواز با طراف و اکثاف مجروح بر طیار خطاب مجامع خوشترن نموده

و بجانب مطلب مقصد کراشید فر
بکوائی خامه ارا اشار سازان
حکاینها کز ایشان یادگار است

مناظر کاتب قمر عظمی شکر
نائب نور دنیا نشا استاد

غلاطی استاد بیجا

صفحه سیم سطر دهم به غلط بها صحیح	صفحه دوم سطر هجدهم بیک غلط بیکته صحیح	صفحه دوم سطر یازدهم انبثه غلط بنبثه صحیح
صفحه هفتم سطر دهم صغیر غلط صغیر صحیح	صفحه ششم سطر دهم بسیا غلط بیاری صحیح	صفحه سیم سطر بیستم نشثه غلط نشا صحیح
صفحه سیزدهم سطر بیستم بعد از لفظ بالعدا و الا حاشا ماند	صفحه یازدهم سطر هشتم (احصی غلط احصا صحیح)	صفحه نهم سطر بیست و هشتم به اختیار غلط بی اختیار صحیح
صفحه یازدهم سطر بیست و یکم خطر غلط خطرات صحیح		صفحه یازدهم سطر هفتم بعد از لفظ فار و او عطف ساقط است

نسخه امتحان الفضیلا